

پژوهشی در اتیمولوژی و هم خانواده‌های شماری از واژگان گویش‌های استان کرمان در زبان‌های ایرانی و زبان انگلیسی

احمد رستمی زاده*

چکیده

در استان پهناور کرمان به روشنی ارتباط و پیوند واژگان گویش‌ها را با زبان پهلوی و دیگر زبان‌های ایرانی مشاهده می‌کنیم. از سوی دیگر زبان‌های ایرانی شاخه‌ای از زبان‌های هند و اروپایی است و از این روست که اتیمولوژی شماری از واژگان لهجه‌های استان کرمان با ریشه و دیرینه واژگان زبان‌های هند و اروپایی و از جمله انگلیسی همانند و همگون است. از آنجا که مقوله و نکته‌ای در دگرگونی و ارتباط واژگان در حوزه زبان اتفاقی نیست، همگونی اتیمولوژی شمار قابل توجهی از واژگان گویش‌های استان با زبان انگلیسی نیز حکایت از خویشاوندی دور زبان‌های ایرانی با زبان انگلیسی دارد. در این گفتار، اتیمولوژی شماری از واژگان لهجه‌های استان کرمان و همانند و هم‌خانواده آن‌ها در زبان‌های ایرانی بررسی و آرایه شده و در صورتی که هم‌خانواده یا هم‌خانواده‌هایی در انگلیس داشته‌اند، معلوم گردیده است.

واژه‌های کلیدی

ریشه، اشتقاق، پهلوی، اوستایی، سانسکریت، پارسی باستان، انگلیسی.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بردسیر.

مقدمه

تحقیق و پژوهش در واژگان زبان فارسی و در لغات و ترکیبات لهجه‌ها و گویش‌های ایران‌زمین از هر جهت امری در خور و بایسته است. پژوهش‌های گسترده و عمیقی در زمینه‌ها و مقوله‌های گوناگون ادبی تا کنون به قلم پژوهشگران انجام شده و یا در دست انجام است و چه خوب است که در بعد اتمولوژی و شناخت واژگان فارسی و لهجه‌ها و گویش‌ها، بیش از پیش کارهای با ارزش و قابل ملاحظه‌ای انجام شود و ما به پیروی از استادان بزرگ کاری هر چند کوچک در این زمینه انجام دهیم و خود را برای برداشتن گام‌های بلندتر در آینده آماده کنیم و از این راه خدمتی به فرهنگ مرز و بوم خویش کرده و ذهن و فکر دانشجویان کاوش‌گر را به پژوهش در اتمولوژی واژگان گویش محلی‌شان سوق دهیم.

از آن‌جا که دانشجویان زبان و ادبیات فارسی دارای لهجه‌ها و گویش‌های گوناگونند به خوبی می‌توانند به جمع واژگان گویش محلی‌شان اقدام کنند و با فراگیری قواعد و چند و چون ساختارشناسی واژگان، لغات و ترکیبات زبان زد سرزمینشان را پژوهش و تحقیق کنند. البته در گذشته جمع‌آوری واژگان و ترکیبات گویش‌های متعددی از پهنه ایران‌زمین با قلم دوست‌داران و علاقه‌مندان فرهنگ این سرزمین تدوین شده اما پهنای کار، بیش از آن است که تصور می‌شود. هرگاه خامه شیفتگان به این کار فرهیخته، از ذهن و ذوق مایه و توان گیرد مقالات زیادی رقم زد کلک تحقیق خواهد شد و آن‌گاه است که ما به گنج‌های نهفته بسیاری که در دل و زبان مردم جای جای این مرز و بوم نهفته است بیش از پیش پی خواهیم برد و فرهنگ گویش‌ها و لهجه‌های ایران بزرگ را بهتر خواهیم شناخت. لازم به ذکر است که دانشجویان زبان و ادب فارسی و حتی رشته‌های دیگر بر اساس آنچه تا کنون دیده و تجربه شده به این کار فرهنگی بیش‌تر از بسیاری از مقوله‌های ادب فارسی علاقه نشان می‌دهند، امید است که از این ذخیره‌های سرشار در شناخت و شناساندن هرچه بیشتر زبان و گویش‌های فارسی بهره ببریم.

یافته‌های پژوهش

۱- آجین آجین *ajin - ajin* ریزریز، سوزن‌کاری‌شده، سوراخ‌سوراخ «از: آژدن و آجیدن، از ایرانی باستان *a-Ja-ta* که *a* پیشوند فعلی است و در شمار قابل توجهی از مصدرهای فارسی وجود دارد هم‌چون: آوردن، آزدن، آمدن و... ماده ماضی «آژد» از پهلوی اشکانی وارد فارسی دری شده است. گونه‌های *Azan* در پهلوی اشکانی و *a-Jan* در ایرانی باستان نیز از این مصدر وجود داشته است. در لهجه‌های استان کرمان: آژن *aJan* آژین (سوزن‌کاری‌شده) آژ (جای سوزن‌کاری)، «آژ آژ» و «آج آج» به معنی «سوراخ‌سوراخ» و به عنوان صفت بیانی مرکب در پاره‌ای از گویش‌های استان موجود است. در کرمان نیز ترکیب «آجین آجین» هنوز رایج است.

۲- آخورو: «*axoru*» آخور کوچک صحرائی، گودالی کوچک که در آن علوفه چارپا می‌ریزند» (برومند، ۱۳۷۸، ۴) از: «آخور» + و. آخور *axor* از اوستایی *a-xwara* «جای خوردن حیوان» و پهلوی *a-xwar* (آرین، ۱۳۶۳، ۸۲) *a* پیشوند مکان و جای و *xwar* از ایرانی باستان *xwar-a* و فارسی میانه *xwar* است. *xwardan* و *xwar* همانند (خوردن و خور) به معنی خوردن و نوشیدن هر دو، به کار رفته‌اند. «و» در پایان واژه، پسوند تصغیر و اسم‌ساز است. (قس «کتو» *Kotu* «لانه کوچک، آلونک و «کرت» *kortu* به معنی باغچه و باغچه کوچک).

۳- آدرشک: *a dereshk* «لرزیدن از سرما» (برومند ۱۳۷۸، ۶) از *a+ dereshk* پیشوند است و «درشک» مرتبط است با «لرز» و «درز» *derez , derezg* به معنی لرزیدن از *d* پیشوند و لرز از ایرانی باستان *rarz-a* آمده است:

لرز → فارسی میانه → larz → ایرانی باستان a - rarz. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، ۸۱) در کرمان هنوز ترکیب «درز (derez) خوردن به معنی «شوکه شدن» و تکان خوردن از ترس و یا از دیدن حادثه دل‌خراش و یا شنیدن خبرناگوار، کاربرد دارد و ارتباط لرز با drez باید مانند ارتباط «رخش» و یا با گونه لهجه‌ای آن یعنی بلخش، یکی belaxsh باشد.

۴ - آرا: ara «آرایش» که در ترکیب «آرا کردن» به معنی «آرایش کردن» و «آرایش تند» وجود دارد. از ایرانی باستان a-ras-tan (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، ۷) که a پیشوند فعلی در اصل بر انجام گرفتن کار متکلم دلالت می‌کرده است. rad صورت اصلی ras است. d پیش از t به s بدل شده است. rad به معنی «نظم و سامان دادن» است و تطور «آرا» بدین صورت است آرا(ی) فارسی میانه arasy → ایرانی باستان a-rad-a بنا بر این ریشه آرا به rad یا ras بر می‌گردد و واژه‌های «آراستن، پیراستن، ویراستن، راست، رده و در گویش‌های استان «رزه» دیوار صاف و راست و ممتد و نیز جاده راست و مستقیم و «رازینا» raz-in-a پله‌های منظم و ردیف ساختمان از راهز + ین + آ و نیز rank انگلیسی به معنی نظم و سامان و نیز range «صف و ردیف» باید مربوط به ریشه rad یا ras باشد.

۵ - آگیرا: agira «خرده‌های ریز و نازک هیزم که با زدن کبریت روشن می‌شوند». هیمة اجاق با همین «آگیرا» شعله‌ور می‌شود. از: آ + گیر + ا. آ پیشوند صفت‌ساز (قس آستن، آهو) گیر gir بن فعل «گرفتن» از ایرانی باستان grb-ya و فارسی میانه gir.

۶ - آمخته: amexte «آمخته» در گونه‌های دیگر: آمیته، amite آمخته ameghte از ایرانی باستان a-maix-ta و فارسی میانه a.amext پیشوند و maix که maig بوده و g پیش از t ماده‌ساز به x بدل شده است. اوستایی maeg «آمیختن» (مقدم ریال ۱۳۴۱، ۱۸) یونانی migha لاتینی mistura ، mixture «آمیختن» و انگلیسی mixture و mix, mixed «آمیختگی» مربوط به همین جاست.

۷ - اخته: axte «گوسفند و گاو بیضه کشیده» گونه‌های دیگر: هخته haxte اخته axte (جلال خالقی مطلق، ۱۳۶۲، ۲۴۲) از ایرانی باستان a-sax-ta، فارسی باستان a-ihax-Ta، فارسی میانه ahixT فارسی آهیختن و آهختن Sag صورت اصلی sax است k پیش از T به x بدل شده است sag صورت ضعیف sang است که n برای ضعیف کردن ریشه حذف شده است. ریشه Thang به معنی «کشیدن» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، ۱۶) است. «آهنج» ahang از فارسی میانه ahanj و پهلوی اشکانی ahang فارسی میانه ترفانی ahanz و فارسی باستان a-Thanj-a و ← ایرانی باستان a-sanj-a انگلیسی hang «کشیدن، دارزدن» مربوط به همین جاست. اوستایی Thang «کشیدن». گونه‌های دیگر در متون اوستایی Thaxta, ThanJaya.

۸ - استو astu «استخوان» گونه‌های دیگر در گویش‌های استان: هستو hastu استک estak استه Oste. este است. از اوستایی ast و سانسکریت asthi و پهلوی astaxvan , ast , astak (مکنزی، ۱۳۷۷، ۲۹) انگلیسی esteo استخوان esteo logy استخوان‌شناسی و ossicle استخوان‌چه و osseous استخوانی باید مربوط به همین جا و همین واژه باشد. در گویش‌های استان، واژگان: هستک hastak «هسته خرما و زردآلو و... و نیز هستک hestag به همین معنی و با تبدیل هـ به خ، گونه خستک xastag و xastu نیز مربوط به astu است.

۹ - براز baraz , baraz «سو و دید چشم» از اوستایی braza «پرتو» و سانسکریت bhraJate از ایرانی باستان braz-a و فارسی میانه braz «براز» و «برازیدن» هر دو به معنی «درخشیدن» است

۱۰ - برنگ: bor-eng «قاچ خربزه و هندوانه» از: بر + نک (= نک ang). بر bor ماده مضارع «بریدن» است. این مصدر از ایرانی باستان bri-ta و فارسی میانه britan , brid است. ریشه bri به معنی «بریدن» است. ماده مضارع brid در فارسی میانه brin است از ایرانی باستان bri-na و اوستایی bray. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، ۲۱) گونه‌های گویشی برینگ boring و

برنگ boreng از مشتقات این ریشه است. «-نگ» پسوند اسم ساز است. چنانچه در «نارنج» (-نج=-نگ)، نارنگی و ...
 ۱۱ — بریز: beriz «بوی برشتگی نخود، قهوه، تخمه و سایر دانه‌های گیاهی برشته شده». از ایرانی باستان braiz-a و فارسی میانه brez. گونه bereshte از ایرانی باستان brish-ta و سانسکریت bhraji و لاتین frigo یونانی grugio و پازند beresh tan. و انگلیسی to roost (آریان پور، ۱۳۷۳، ۱۳۹۴) و لاتین broast «برشتن» مربوط به همین جاست و فارسی میانه bryshnt , risht و نیز بریجن berijan و «بریزن» berizan «تا به گلین» برای برشته کردن نان و نوعی تنور کوچک برای پختن و برشته کردن نان و چیزهای دیگر، مربوط به همین واژه‌اند.

۱۲ — بلخش: belexsh و برق زدن اجسام صیقلی مانند سینی، سماور و... از laxsh + (e).b(e) پیشوندی است که در گویش به جای پیشوند d (e) در زبان فارسی به کار می‌رود: د + رخش ← درخشش / ب + لخش (رخش) ← بلخش. «لخش» laxsh تلفظی است از «رخش» raxsh از اوستایی raoxshana به معنی «رخشان». ترکیب «بلخش بلخش» نیز به معنی «برق زدن» و «برق‌برق» در گویش‌های کرمان کاربرد دارد: سینی بلخش بلخش می‌زند یا «بلخش بلخش سماور و سینی». واژه‌های انگلیسی: light «روشنی، شعله»، bright «روشن» و blaze «شعله درخشان» مربوط به همین بنیادند و ساختار bright باید از کنسن یا صامت b با right (= light) باشد که با «بلخش» نزدیک می‌نماید.

۱۳ — پاردم سویده: par-dom-sowide «آدم ناجنس و حیف» (برومند، ۱۳۷۸، ۳۲). از: پاردم+سویده (ساییده). «پار» همان پیشوند para یا pairi زبان‌های ایرانی باستان است به معنی «پیرامون» و در واژگانی هم چون: برداشتن، پراکندن، چرخاش، پرستیدن و... نیز هست. «دم» یا دیرینه dumb , dump که کنسن پایانی در دگرگونی افتاده (قس خم → xump xumb). «سویده» (= ساییده)، از ایرانی باستانی Su-Ta و فارسی میانه sad و فارسی «سودن» که «سویدن» و «سویده» گونه‌های گویشی این مصدرند. Su صورت ضعیف ریشه saw به معنی «سودن» است.

۱۴ — پاورما: pa-war-ma «پابه ماه، زن آبستن نزدیک به زامیان» از: ریشه pat «پا» از ایرانی باستان pad و اوستایی padha. پهلوی pad «ور» war گونه‌ای از «بر» با پهلوی apar و در فارسی: bar/abar ما / ماه: اوستایی amangh پارسی باستان amahan هند و اروپایی آغازین: meso سانسکریت mas، انگلیسی moon پازند mah.

۱۵ — پیرمه: peperme «نوعی آب نبات». از peppermint نعنای صحرایی: و pepper فلفل و فلفل زدن و تند کردن غذاست. از خانواده این واژه در انگلیسی داریم pepper-and salt «فلفل نمکی» pepper box «فلفل پاش» pepper caster — «فلفل پاش»، pepper-corril دانه فلفل: — pepper mint drop قرص نعنای (آریان پور، ۱۳۷۳، ۱۱۲۴)، کاربرد «پیرمه» در گویش کرمان بر می‌گردد به بیش از صد سال پیش و دوره سلطه انگلیس بر جنوب شرق ایران.

۱۶ — پدمون: pad-mun «راهرو برجسته خاکی یا جدولی برجسته بین بخش‌های زمین کشاورزی که به اصطلاح «کرد» kard یا به گویش محلی kart یا kort گفته می‌شود (برومند، ۱۳۷۸، ۳۴). از پد+ مون. «پد» pad از ایرانی باستان pad، اوستایی padha، هندباستان padh، پهلوی، pad، لاتین pedis، فرانسه pied، (معین، ۳۶۹، ۲۱۴) انگلیسی pad پیاده، صدای پا، گام padding صدای پا و paddle لگد زدن، مربوط به همین جاست. «مون» mun گونه گویشی «مان» است اما این پسوند در زبان فارسی بیشتر اسم مصدر می‌سازد هم چون: گفتمان، سازمان و به ندرت اسم مرکب می‌سازد مانند: ریسمان، پدمان (پدمون) هم از دید اتیمولوژی و هم جهت داشتن پسوند «مون» که اسم مرکب می‌سازد و در فارسی واژگان ساخته شده با آن بسیار محدود است، می‌تواند جلب توجه کند.

۱۷ — پدرو: pad-ru «توت نوپاوه و پیش‌رویده، توت نخست درخت توت که چندان قابل خوردن نیست و کمی کال است». از پد+ رو. Pad پیشوند است که در ایرانی باستان pati بوده به معنی «پیش»، «رو» ru از ایرانی باستان raud -a که در

فارسی میانه roy و در فارسی نیز «روی و رویدن است».

۱۸ — پوت: put «پوک»، از ایرانی باستان pa-ta-ka و فارسی میانه padag «پوت، پوک و پوچ». از این تبار است پوسیدن، پکیدن و بخش نخست پوشال (پوچ = پوش + ال) و نیز بخش نخست «پیزر» و «پوکه». از همین بنیاد است انگلیسی قدیم pott، آلمانی pot، لاتین قدیم potus، فرانسه pigue، آلمانی punktur ایتالیایی puntura انگلیسی puncture (پنچر).

۱۹ — چت و پت: chet-o-pot «آهسته حرف زدن درگوشی صحبت کردن». از: چت + و + پت. انگلیسی chat «گپ زدن، حرف زدن» و chatter «پیچ کردن و چاتتیر» و چتتیل «با پر حرفی» و باز chattiness و راجی و پرحرفی (آریان پور، ۱۳۷۳، ۴۲۸) و patter «تند تند حرف زدن، به لهجه محلی و غیر مفهوم حرف زدن».

۲۰ — خارخسک xar-xos-ak «خارچند پهلوی» از: خار + خس xas = xos + ک. «خار» از «خلیدن» با ماده مضارع «خل» که صورت‌های: خال و خار را از آن داریم. خس xas از «خستن xastan» مجروح و آزرده شدن» که هم ریشه با «خلیدن» است و از ایرانی باستان xas-ta و فارسی میانه xast آمده است. xad صورت اصلی xas و d پیش از t به s بدل شده است. — ک ok پسوند اسم‌ساز است. xas استثنائاً در این ترکیب به صورت xos آمده و به جز این واژه در گویش‌های کرمانی به صورت xas می‌آید.

۲۱ — دندل: dandle - dandel «هسته خرما و زردآلو و...» از: دند dand یا dend + el — «دند» dand به معنی «سختی و سفتی یا سخت و سفت است» و در «دندان» و «دنده» نیز دیده می‌شود. اوستایی dan tan «دندان» و dansar «دندان» و پارسی باستان dan tan و پهلوی dan dan (مکنزی، ۱۳۷۷، ۱۹۸) انگلیسی dentist «دندان‌ساز» و dental — surgeon «جراح دندان‌ساز» و dentistry «دندان‌سازی» و نیز dentine عاج دندان و denture, denticle «دندان مصنوعی» و باز dentoid «دندان شکل» (آریان پور، ۱۳۷۳، ۵۳۶) و dense «چگالی، و غلظت، سفتی» مربوطند و «دند» dand. بنا بر این «دندل» dendel یعنی بخش و سخت میوه. واژه‌های «دندان» و «دنده» در فارسی با «دندل» هم خانواده‌اند.

۲۲ — رودمون rud-mun «التیام، بهبود یافتن زخم». از: رود + مون. «رود» از ریشه raod «رویدن» (مقدم، ۱۳۴۱، ۶۲) و سانسکریت raodh که دیفتنگ ao به u بدل شده و گونه rod یا rud پدید آمده است. «مان» پسوند اسم مصدرساز که گونه گویشی آن «مون» است. (قس: زامون = زایمان) در فارسی به جای التیام، واژه بهبود و بهبودیافتن را داریم به معنی رستن از هر نوع مرض و خوب شدن و برای بهبود یافتن زخم واژه‌ای نداریم و ترکیب «رودمون - رودمان» بدون مجادله، واژه‌ای است جالب و حتی به حدی ویراسته، بنیادی و مطابق با قواعد صرف و ساختار واژگان فارسی است که می‌توان آن را به صورت «رودمان»، به جای «التیام» به فرهنگستان پیشنهاد کرد.

۲۳ — شکل: sekol «کلوخ بسیار سفت» این نوع کلوخ از ته چاه‌های نسبتاً عمیق بیرون می‌آید و گاه از سنگ سخت‌تر است، چرا که بسیاری از سنگ‌ها به راحتی می‌شکنند اما «سگل» به راحتی نمی‌شکند و بسیار مقاوم و سخت است. این واژه از: سک sak + ل ol پسوند اسم‌ساز پدید آمده و روی هم یعنی «مانند سنگ». لازم به یادآوری است که برای کلوخ‌های سخت و سنگ مانند در فارسی لغت ویژه‌ای نداریم.

۲۴ — مدننگ: modeng میان سر، فرق سر» از mith به معنی میان + - نگ eng/ang پسوند اسم‌ساز. واژگان میدان (mith+an)، میان و انگلیسی middle «میان» و نیز mid به معنای اخیر و mediator «میانجی» و man middle و median میانگین» مربوطند به ریشه mith.

۲۵ — مست و ملنگ mast-i-malang (مست، شراب‌خواره، می‌زده) از: مست + «و» + ملنگ «مست» از اوستایی mad و هند باستان matta مست شدن شاد شدن. «ملنگ»: از مل (=شراب) + ... نگ پسوند صفت‌ساز. مل از هند باستان = mrd

شراب انگور.

۲۶ — مشکچه: meshkije «گلی است نسبتاً ریز با پانزده تا بیست گلبرگ نقره‌ای» این گل بسیار خوشبو است. از: مشک mishk یا meshk + پسوند اسم‌ساز iJe. «مشک» با سانسکریت muska یونانی moskos (معین، ۳۶۹، ۲۳۴۳) لاتین muscas و معرب آن مسک mesk است.

انگلیسی mudkdeer «آهوی ختن» مربوط به همین جاست. iJe بازمانده و دگرگون یافته پسوند izhak پهلوی است. چنانچه در «پاکیزه و دوشیزه» در پهلوی به صورت izak تلفظ می‌شده است. Dush-izak/pak-izak.

نتیجه

شماره واژگان سره لهجه‌های استان کرمان از دیدگاه دانش اتیمولوژی به راستی شگفت‌آور است. تاکنون پژوهش‌هایی در این زمینه صورت گرفته و مقالاتی ارائه شده اما کار از جهت کمی می‌بایست بیش از این‌ها باشد. استان کرمان پهناور است و اقوام و آبادی‌های فراوانی دارد که هر کدام برای خود لهجه و یا گویش ویژه‌ای دارند. بررسی هر گویش از دیدگاه اتیمولوژی می‌تواند تحقیق و کتابی ارزشمند شود. این کار مستلزم کوشش پژوهندگان و ارج و بهاء دادن مسئولان و دست‌اندرکاران از جهات مختلف به این مهم است. اگر روزی واژگان و ترکیبات گویش‌های گوناگون این استان پهناور ریشه‌شناسانه بررسی و تحقیق شود، خود گنجینه‌ای بزرگ و هدیه‌ای شایسته و گران‌بها به دوست‌داران فرهنگ این مرز و بوم خواهد شد.

منابع و مأخذ

- ۱- خالقی مطلق، جلال. اساس اشفاق فارسی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۲.
- ۲- خلف تبریزی، محمدبن حسین. برهان قاطع. با حواشی و تعلیقات دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۳- شریف آرا، حسین. ترجمه و تکمیل مطالعات دکتر هوبشمان. شیراز: دانشکده ادبیات، گروه زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۱.
- ۴- مقدم، محمد. راهنمای ریشه فعل‌های ایرانی. مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۲.
- ۵- فرهنگ انگلیسی به انگلیسی Rundermh house (گروهی از مؤلفین). ۱۹۹۲.
- ۶- آریان پور، عباس. فرهنگ دانشگاهی انگلیسی - فارسی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۷- معین، محمد. فرهنگ فارسی معین. انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۸- مکنزی، د. فرهنگ کوچک زبان پهلوی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ۹- پور حسینی. فرهنگ لغات کرمان. ۱۳۶۹.
- ۱۰- برومند. فرهنگ لغات گویش بردسیر. ۱۳۷۱.
- ۱۱- فرهنگ واژه‌های همانند، دفتر نخست، ترجمه و گزارش ا. آراین، انتشارات بنیاد نیشابور، ۱۳۶۳.
- ۱۲- ابوالقاسمی، محمد. ماده‌های فعل‌های فارسی دری. انتشارات ققنوس، ۱۳۷۵.
- ۱۳- طاووسی، محمود. واژه‌نامه شایست و ناشایست. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۶۵.